دموکراسی اقتصادی یا کنترل کارگری؟!

نازنین و یامین

مقدمه

«دموکراسی اقتصادی» Economic Democracy یکی از بحث‌برانگیزترین مفاهیم عصر حاضر است. ریشهٔ تاریخی این ایده به قرن ۱۸، به سوسیالیستهای تخیلی Utopian Socialism می‌رسد. سیمون دو سیسموندی (۱۷۷۳–۱۸۴۲) یکی از نخستین کسانی بود که در اعتراض به اقتصاد رقابتی و در دفاع از اقتصاد غیرمتمرکز و تعاونی، قلم زد.[۱] این ایده بعدتر توسط رهبران سوسیالیسم صنفی Guild socialism پرورده و تکامل داده شد. اینان خواهان آن بودند که صنایع دولتی شود و ادارهٔ آنها به کارگرانِ اصناف مربوطه واگذار گردد.[۲] "دموکراسی صنعتی"، "اقتصاد تعاونی"، "اقتصاد مشارکتی"، "پارکون"[۳]، "سوسیالیسم بازار" اسامی دیگری هستند که در جریان تکامل این ایده بر آن اطلاق شده‌اند.

«دموکراسی اقتصادی» بر سه رُکن اصلی استوار است: ۱- کلیه کارگران (کارکنان) در مالکیت کارخانه (شرکت، انستیو و ...) شریک هستند؛ بعبارتی همه کارکنان، صاحبان و همه صاحبان، کارکنانِ واحد اقتصادی هستند ۲- کارکنان (شرکاء)، در شرایط آزاد و بطور جمعی تصمیمات مربوط به انتخاب مسئولین، مدیران و امورات دیگر را –بر اساس اصلِ یک رای‌دهنده، یک رای- اتخاذ می‌کنند ۳- کارکنان بطور مساوی در سود و ضرر واحد اقتصادی شریکند.[۴]

در سالهای اخیر اِلیت دانشگاهی، تئوری‌پردازانِ و فعالین آنارکوسندیکالیست و سوسیال-دموکرات، ایدهٔ دموکراسیِ اقتصادی را معادل «کنترل کارگری» نیز بکار برده‌اند.[۵] بعید بنظر می‌رسد که اینکار ناشی از بی‌دقتی، کم‌دقتی و یا خطای ترمینولوژیک باشد. گمان می‌رود که این اقدام، تلاشی آگاهانه برای مصادرهٔ مفهوم «کنترل کارگری» و تهی‌کردنِ آن از محتوای اصلی‌اش است. بمنظور افشا و نقد این پروژه، گزارشی از یک مستند تصویری -که در همکاری با متخصصان و تئوری‌پردازان دموکراسیِ اقتصادی تهیه شده- را خواهید خواند. در جریان تماشای ویدئوی این مستند و خواندن گزارش حاضر، با نقطه‌نظرات افراد صاحب‌نام و صاحب‌نظری مثل نوام چامسکی و دیوید شویکارت و دیگران آشنا خواهید شد.[۶] در ادامه، نقد و نظراتی را خواهید خواند که به تعریفِ جایگاهِ دموکراسیِ اقتصادی در مبارزات انقلابیِ کارگران سوسیالیست اختصاص دارد.

در مطلب جداگانه‌ای –که بدنبال خواهد آمد-، تلاش شده تا مفهوم «کنترل کارگری»، در ادبیات سوسیالیسم انقلابی، معرفی و بررسی شود.

توضیح: بمنظور تبدیل این مستند تصویری به یک گزارش نوشتاری، ضروری دیدیم تا بعضی از قسمتها را پس‌وپیش و حتی حذف یا کوتاه کنیم. به این معنی، از تکنیکِ "ترجمهٔ آزاد" بهره‌گرفته‌ایم ولی تلاش فراوان بعمل آمده تا امانت در انتقال مفاهیم و مضامین رعایت شود.[۷]

مروری بر مستند تصویری «آیا خودمان می‌توانیم انجامش دهیم؟»[۸]

از: Patrik Witkowsky, Jesper Lundgren, Andre Nyström, Nils Sätström

بخش نخستِ این مستند با مصاحبهٔ نوام چامسکی، زبان‌شناس و اکتیویست دانشگاه ماساچوست، و تعریف او از «دموکراسی اقتصادی» آغاز می‌شود:

«دموکراسی اقتصادی به این معنی است که کارکنانِ یک انستیتوی اقتصادی (مثل کارخانه، فروشگاه یا دانشگاه و غیره)، قدرتِ تصمیم‌گیری را میان خود تقسیم کنند. دموکراسیِ اقتصادی، بذرِ یک جامعه عادلانه‌تر است که می‌تواند در دل ساختارِ غالب رشد کند؛ و در صورت گسترش‌یابی، نقش تعیین‌کننده‌ای در ادارهٔ جامعه ایفا نماید؛ و شاید هم در سراسر جامعه مستقر شود... این ایده، قدیمی است؛ مثلا جان استوارت میل (که یک لیبرالِ کلاسیک بود) تردید نداشت که محل و پروسهٔ کار باید توسط کارکنانش هدایت و اداره شود. حتی آدام اسمیت و دیوید هیوم هم اگرچه مستقیما از کنترل کارکنان حرف نزدند اما از آنجا که فی‌المثل آدام اسمیت باور داشت که مهمترین ویژگیِ طبیعتِ انسان، همدردی است، نتیجه گرفتند که جامعه باید آنگونه سازمان داده شود که بیشترین حمایتِ ممکن برای رشد ظرفیتهای فردی را امکانپذیر سازد. یعنی جامعه باید بتواند فرصتهایی را دراختیار آحادش بگذارد که بتوانند زندگانی خلاق و رضایتبخشی داشته باشند. حال اگر بخواهیم این سئوال را مطرح کنیم که چگونه باید چنین جامعه‌ای را ساخت، به همان جوابی میرسیم که جان استوارت میل داد: از طریق دموکراسیِ اقتصادی.»

بعد این سئوال طرح می‌شود که چرا در کشورهای دموکراتیک، دموکراسی تنها به حوزه سیاسی محدود مانده و به حوزهٔ اقتصادی راه نیافته است؟ چرا نظر، اراده و انتخاب کارکنان انستیتوها، کارخانه، شرکتها و غیره، در عرصهٔ اقتصادی و در محل کار مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟

در چند مصاحبهٔ کوتاه با عابرین، می‌شنویم که هر فعالیت اقتصادی باید یک رئیس یا مدیر داشته باشد. اگر همه بخواهند در تصمیم‌گیری مشارکت کنند، کارها بسیار کُند پیش خواهد رفت. یک شرکت، در رقابت زنده است، اگر تصمیمات سریع گرفته نشوند، همه چیز خیلی زود بهم خواهد ریخت. همانطور که یک کشور به دولت نیاز دارد، یک شرکت یا انستیتو هم به یک مدیر یا کادر رهبری نیازمند است.

اولا پترسون Ola Pettersson رئیس امور مالی سازمان سراسری کارگران سوئد ال.او (LO)[9] در جواب می‌گوید: *«تا حال با چنین سئوالی مواجه نشده‌ام.»*

بو روتستن Bo Rothstein پروفسور علوم سیاسی در دانشگاه گوتنبرگ می‌گوید: *«ما با شرایط دشواری روبروهستیم؛ شرایطی که در آن سازمانهای بسیار پیچیده، مثل دولت و شهرداریها، باید که بصورت دموکراتیک اداره شوند؛ حتی در کشورهایی که بخش اعظم شهروندانش قادر به خواندن و نوشتن نیستند. اما سئوال اینجاست که آیا چنین چیزی ممکن است؟ تقریبا فکرکردن به این سئوال ممنوع است!»*

او ضمن تشریحِ تفاوتِ اقتصاد بازار و کاپیتالیسم، خاطرنشان می‌کند که در اقتصاد بازار که بسیار قدیمی‌تر از انکشاف کاپیتالیسم است، خریدار و فروشنده، در جایی به نام بازار باهم روبرو می‌شدند و کالا و خدماتشان را باهم معامله می‌کردند. فروشندگان باهم رقابت می‌کردند تا کالا یا خدماتی را "عرضه" کنند که منطبق‌تر با "تقاضا"ی خریداران و متناسب‌تر با بنیه اقتصادی‌شان باشد؛ یعنی اصالت با خریدار بود اما در اقتصاد کاپیتالیستی، چنین نیست. در اینجا، اصالت با مالکِ سرمایه است که حق تصمیم‌گیری بر تولید و برخورداری از سود را دارد. او ادامه می‌دهد: *«فرضِ مسلم این است که تسلط بر تولید با مالکیت بر سرمایه رابطهٔ مستقیم دارد، اما چنین نیست؛ چونکه دورهٔ برده‌داری سپری شده‌است. در اقتصاد کاپیتالیستی، سرمایه، نیروی کار را اجاره می‌کند؛ مالکش نیست. پس قدرتِ تصمیم‌گیریِ صاحبِ سرمایه بر کارکنان و بر تولید، نتیجهٔ مستقیم مالکیتش بر سرمایه نمیتواند باشد. ضمنا در نظام اقتصادی کاپیتالیستی هیچ مانع و محدودیتی برای معکوس کردن این رابطه وجود ندارد. یعنی اگر تا بحال کاپیتالیست، نیروی کارِ کارگر را به قدرتِ سرمایه‌اش اجاره می‌کرد، اینک نیروی کار می‌تواند سرمایه را اجاره کند! یعنی کارکنان یک واحدِ اقتصادی می‌توانند با گرفتن وام یا قرض، خودشان تولید را سازمان دهند و کنترل نمایند. بنابراین می‌بینیم که هم چپ‌ها و هم راست‌ها برخطا بوده‌اند! یعنی –برخلاف نظر راست‌ها- سلطهٔ کاپیتالیست‌ها بر تولید، ربطی به مالکیت ندارد؛ و برخلاف نظر چپ‌ها، قطع سلطهٔ کاپیتالیست‌ها بر تولید، مستلزمِ استقرار مالکیت اجتماعی (سوسیالستی) و برچیدن مالکیت بورژوایی نیست. می‌شود یک اقتصاد دموکراتیک داشت که توسط کارکنان اداره می‌شود، بی‌آنکه ضرورتی برای ملی کردن یا اجتماعی کردن مالکیت وجود داشته باشد.»*

گوستاو آرنیوس Gustaf Arrhenius استاد فلسفهٔ دانشگاه استکهلم می‌گوید: *«در باور قدیمی، این دموکراسیِ سیاسی بود که حوزهٔ اقتصادی را اداره می‌کرد. یعنی این دولت، استانداری و شهرداری بود که فعالیتهای اقتصادی انستیتوها و شرکتها را هدایت می‌نمود و حتی روسا و مدیرانش را برمی‌گزید؛ حتی تعیین می‌کرد در چه حوزه‌هایی سرمایه‌گذاری کنند. در باور کنونی، دموکراسی سیاسی باید به حوزه اقتصادی نیز تعمیم یابد. کسانی که در یک شرکت کار می‌کنند، باید راجع به سرمایه‌گذاری و*

چندوچون فعالیت اقتصادی، به شکل دموکراتیک، مشارکت و تصمیم‌گیری کنند. آنها باید خودشان مدیرعامل انتخاب کنند، دستمزدها را تعیین نمایند، حوزه‌های سرمایه‌گذاری را معین سازند و نیروی کارِ جدید استخدام کنند.»

جاسیکا گوردن-نمبارد Jessica Gurdon-Nembhard پژوهشگرِ تعاونی‌هایِ کار می‌گوید: *«یکی از جاذبه‌های مهم تعاونی‌هایِ کار، تاثیرات مثبتِ اجتماعی آنهاست که از آن بمثابه "سرمایهٔ اجتماعی" یاد می‌شود. می‌دانیم که تعاون و همکاری، به رشد سرمایهٔ اجتماعی کمک می‌کنند و افزایشِ سرمایهٔ اجتماعی به توسعهٔ تعاون و همکاری می‌انجامد. اینکه افراد باید هم بعنوان زیردست و هم بالادست، هم مدیر و هم کارگر وظایفی را بعهده بگیرند، به ارتقای توانایی کارِ گروهی‌شان کمک می‌رساند. بعلاوه، این تعاونی‌ها بخاطر ساختارشان که بر دخالت، مشارکت و نظارت استوار است، توان دخالتگری افراد جامعه را در مسایل اجتماعی ارتقا می‌دهند... از نقطه‌نظر محیط زیست هم تعاونی‌ها بر شرکتهای معمولی ارجحیت دارند. اینها بیشتر به سلامتی و آلودگی‌زدایی از طبیعت فکر می‌کنند. بویژه اگر که کارخانه توسط ساکنین محلی اداره شود.»*

یانریک لارسون Janerik Larsson معاون مدیر عامل امور تجاری سوئد می‌گوید: *«کمونیسم فروپاشید به این خاطر که در آنجا همه مالک بودند و هیچکس مالک نبود! آن تعلق‌خاطر و احساسی که بنظر تو در شرکتهای تعاونی (که در تملک کارکنان است) وجود دارد، در کشورهای کمونیستی وجود نداشت. به این خاطر، فکر می‌کنم که این تنها یک رویا و فانتزی است. من تجربه‌های چندان موفق، قابل اجرا و موثری از دموکراسی اقتصادی و تعاونی‌هایِ کار ندیده‌ام. مدرک و سندی هم سراغ ندارم که این تجربه را نقض کند. آنچه که در اقتصادِ بازار قابل ستایش است این است که یک فعالیت اقتصادی موفق و موثر، سریع رشد می‌کند و همه جا را می‌گیرد. از آنجایی که تعاونی‌هایِ کار و شرکتهای تحتِ مالکیت و ادارهٔ کارکنان چنین رشد شگفت‌انگیزی را نداشته‌اند، پس معلوم می‌شود که در عمل موفق و موثر نبوده و نیستند.»*

دیوید شویکارت David Schweickart استاد فلسفه دانشگاه لویولای شیکاگو می‌گوید: *«نشان دادن ایراد کاپیتالیسم آسان است. اما استدلالی که می‌شود در دفاع از کاپیتالیسم آورد، TINA (اشاره به جمله معروف مارگارت تاچر: آلترناتیو دیگری وجود ندارد There is no alternative) است. این سیستم ایراد دارد اما آلترناتیوهای دیگر بدترند. یکی از برجستگی‌های کاپیتالیسم این است که کارکردش بقدری پیچیده است که مردم نمی‌توانند از آن سردربیاورند. به همین خاطر تقصیرات و ایرادات را به دولت و حکومت نسبت می‌دهند و شعار و خشم‌شان را متوجه آن می‌کنند! از اینرو فهم این معضل با فهمِ کارکردِ اقتصادِ کاپیتالیستی گره خورده است. بعد از آن است که می‌شود از آلترناتیو اقتصادِ کاپیتالیستی حرف زد. آلترناتیو راست‌ها، "اقتصاد بازار آزاد" است. اما کدام یک؟ سه نوع بازار وجود دارد: یکی برای کالا و خدمات، یکی برای کار و سومی برای سرمایه. نقد اصلی و پایه‌ای ما به کاپیتالیسم، متوجهٔ اولی نیست. مشکل دوم و سومی هستند؛ یعنی بازار کار و بازارِ سرمایه. اینها هستند که نیاز به دموکراتیزه شدن دارند... یک پارادوکس در کاپیتالیسموجود دارد: امروز مردم بیشتر از گذشته کارمی کنند و این پُرکاری و زیاده‌کاری در شرایطی رُخ می دهد که این همه بیکار وجود دارد! بعلاوه تکنولوژی حاضر این امکان را فراهم کرده تا در زمان کوتاهتر، با سرعت بیشتر و با بازدهی و کارآرایی بالاتر بتوان تولید کرد. راه حل کاپیتالیسم برای حل این تناقض، اخراج و بیکارسازی کارکنان است! اما در مدل دموکراسی اقتصادی، راه حل کاهش ساعات کار است.»*

رولاند پلسون Roland Paulsen جامعه‌شناس دانشگاه لوند سوئد می‌گوید: *«امروزه، "کار" هیرارشی‌ترین انستیتویی است که سراغ داریم. آنچه صاحبکار می‌تواند علیه کارکنانش انجام دهد باورنکردنی است. او می‌تواند تعیین کند که چه وقت کارکنانش غذا بخورند، به توالت بروند، به سر کار بیایند و بخانه بروند. بعلاوه می‌تواند با استفاده از متدهای پیشرفته، فعالیتها و سوابق و غیره کارکنانش را ثبت کند، ورود و خروج‌شان را از طریق نصب سیستمهای ویژه کنترل نماید و خلاصه همهٔ آن متدها و تکنیکهایی را بخدمت بگیرد که در یک نظام دیکتاتوری یافت می‌شوند. و ما نه تنها شاهد همهٔ اینها در محلهای کارمان هستیم، بلکه بر آنها گردن گذاشته‌ایم. اینها در یک دموکراسی اقتصادی وجود نخواهند داشت و همه چیز بصورت جمعی تصمیم‌گیری خواهند شد.»*

با این مقدمه، گزارشگر به سراغ شرکت تعاونیِ «مبادلهٔ پایاپای» Equal Exchange در بوستن امریکا می‌رود. این شرکت که در حال گسترش و سودافزایی است یکی از بزرگترین تعاونی‌هایِ کارگران Workers Cooperative بحساب می‌آید که تحت مسئولیت رودنی نورث Rodney North اداره می‌شود. این شرکت ۱۱۵ عضو دارد و به واردات و توزیع اقلامی مثل قهوه، چای و شکلات مشغول است.

رودنی در معرفی این شرکت می‌گوید: *«در یک شرکت معمولی، سرمایه‌گذار، حقِ تصمیم‌گیری، اجارهٔ نیروی کار و پرداخت دستمزد را دارد. در اینجا ما کارکنان هستیم که سرمایه را اجاره می‌کنیم! ما به سرمایه‌گذاران بهره‌ای بخاطر استفاده از پولشان می‌دهیم اما حق تصمیم‌گیری بر تولید و توزیع را به آنها وانمی‌گذاریم. در واقع ما نقش‌های اقتصادی را جابجا کرده‌ایم و یک مدل مالی جدید ایجاد نموده‌ایم.»*

گزارش بعدی از شرکت تعاونی CHCA در نیویورک است که به سالمندان و نیازمندان به کمک، در محل مسکونی‌شان خدمات می‌دهد. CHCA در سال ۱۹۸۵ تاسیس شد و در حال حاضر بزرگترین شرکت تعاونیِ کار در امریکاست که ۲۳۰۰ عضو دارد که ۷۰ درصدشان سهامدار هستند و بخشی از شرکت را در مالکیت خود دارند. مایکل السِاس Michael Elsas مدیر عامل این تعاونی می‌گوید: «سیستم ما ناب‌ترین شکل از تعاونیِ کار است؛ به این معنی که در اینجا این حکم صادق است: یک فرد، یک سهم، یک رأی. هر سه ماه یکبار، نشستی با همه اعضاء و کارکنان تشکیل می‌شود که به بحث حولِ مسایل شرکت می پردازد. بررسی‌های ما نشان داده شده که برای اکثر کارکنان، جالبترین و مثبت‌ترین خصوصیت این تعاونی، شراکت در سودِ خودمدیریتی هم نیست، بلکه این است که مورد احترامِ شرکت قرار دارند.»

در بخشِ دوم، این سئوال مطرح می‌شود که چرا دموکراسی اقتصادی یا بعبارتی شرکتهای تعاونیِ کار چندان متداول نیستند؟

در پاسخ به این سئوال لارش ماگنوسن Lars Magnusson، استاد تاریخِ اقتصاد از دانشگاه اپسالای سوئد می‌گوید: «در دنیای واقعی، فقط کسی می‌تواند شرکت تاسیس کند که سرمایهٔ حسابی داشته باشد، یا نابغه باشد یا صاحبِ کرسی دانشگاهی داشته باشد و یا چیز تازه‌ای کشف کرده‌باشد و یا چیزی از این قبیل. اقتصاد کاپیتالیستی از یک میلیارد شرکت کوچک تشکیل نشده که گویا در شرایط برابر، در درون یک بازار بیطرف، باهم در رقابت هستند. ساختار اقتصاد کاپیتالیستی از معدودی شرکتهای بسیار بزرگ (اولیگوپولیست[10] Olygopolist) تشکیل یافته است. ورود به این عرصه و رقابت با این غولهای اقتصادی بسیار دشوار است. سرمایهٔ کلان و تلاش فراوان لازم است تا بتوان به عرصهٔ تحتِ کنترل آنها وارد شد. یعنی این باور که "همه افراد آزادند تا در شرایط برابر باهم به رقابت اقتصادی بپردازند" یک افسانه است! شاخه‌های مختلف اقتصاد کاپیتالیستی تحت اختیار و کنترل شرکتهای بزرگ هستند. و این با آن تعریفی که معمولا از اقتصاد بازار آزاد داده می‌شود بسیار فاصله دارد.»

رولاند پلسون Roland Paulsen جامعه‌شناس دانشگاه لوند سوئد می‌گوید: «هر حوزه‌ای از بازار را که آنالیز کنید می‌بینید که آن حوزه تنها توسط چند شرکت اداره و کنترل می‌شود. اگر کسی ادعا کند که بازارِ آزاد یک ساختار دموکراتیک دارد باید از او پرسید که از کدام سیاره آمده است! همه حوزه‌ها تنها در انحصار چند شرکت هستند. به همین خاطر تردید دارم که بازار آزاد واژهٔ مناسبی باشد! ... بنظرم پرنسیپِ غالب بر بازار، سلطه و قدرت است.»

کایسا اکیس اکمن Kajsa Ekis Ekman نویسنده و ژورنالیست می‌گوید: «فرق هست میان کارکردِ کاپیتالیسم و آنچه که کاپیتالیسم در بارهٔ خود در بوق‌وکرنا می‌کند! بازار آزاد و رقابت آزاد معنایی ندارد. حتی معتقدترین کاپیتالیست‌ها، آرزو دارند که منوپُل شوند و منحصرا بازار را در دست بگیرند و رقبایشان را از میدان بیرون کنند. در گذشته برای رسیدن به این آرزو، به جنگ، غارت و استعمار روی می‌آوردند و امروز با توسل به جعل، رشوه، کلاهبرداری و فرار مالیاتی، تبلیغات، از میدان بدر کردن رقبا از طریق خرید و بلعیدنشان و ... همان کار را می‌کنند. در واقع برای کاپیتالیستها، "بازار آزاد" ابزاری برای سلطه‌یابی و غلبه بر بازار، بمنظور امحای بازارِ آزاد و مونوپُل‌شدن است! این شرکتهای بزرگ به شرکتهای کوچک اجازهٔ بقا نمی‌دهند، چه صاحبش یک کاپیتالیست باشد چه کارکنان یک تعاونی.»

گوستاو آرهنیوس Gustaf Arrhenius می‌گوید: «شرایط بازی برای شرکتهای تعاونی و معمولی یکسان نیست. مثلا اگر کسی بخواهد یک شرکت خصوصی بازکند می‌تواند از انجمن کارفرمایان سوئد و بانکها، کلی اطلاعات وکمک بگیرد. اما اگر کسی یا کسانی بخواهند یک تعاونی تاسیس کنند و بخواهند با همین نهادها تماس بگیرند، تقریبا هیچ اطلاعات و کمکی دریافت نخواهند کرد. مشکل دیگر، موانع سیاسی است. ساختار سیاسی جامعهٔ حاضر براساس پاگیری، رشد و توسعهٔ شرکتهای خصوصی بنا شده است.»

بخش سوم این مستند به نقش اتحادیه‌های کارگری در رابطه با تعاونی‌هایِ کار اختصاص دارد. خبرنگار از نمایندهٔ ال.او می‌پرسد: «آیا اگر کسی علاقمند به افزایشِ نقش کارکنان باشد و بخواهد تا محیطِ کار دموکراتیک‌تری برای کارکنان فراهم کند، سازمان سراسری اتحادیه‌های کارگری سوئد جای مناسبی برای رجوع کردن هست؟» نماینده ال.او در جواب می‌گوید: «فعلا نه. در شرایط کنونی این امر مسئله اصلی ما نیست... ما با مخالفت شدیدِ کارفرمایان مواجه هستیم. باید گفت که دموکراسی اقتصادی، بارِ خیلی زیادی دارد».

آنا-کلارا برات Anna-Klara Bratt سردبیر نشریه چشم‌انداز فمینیستی می‌گوید: «ال.او یک پای هر فعالیت اقتصادی است. آنها با کارفرمایان به این توافق رسیده‌اند که "ما، ماییم" (یعنی کارگران) و "شما، شمایید" (کارفرمایان). در این معرکه، جایی برای تعاونی‌هایی که اعضا و کارکنانش تاثیرگذار، تصمیم‌گیرنده و مالک باشند، وجود ندارد. برعکس، همهٔ توافقات در جهت کاهش تاثیرگذاری کارکنان است. اعضای اتحادیه‌ها، حق عضویت می‌پردازند و نمایندگان اتحادیه بجای آنها حرف می‌زنند، مذاکره می‌کنند و توافقات (با کارفرمایان) را در هتل‌هایِ شیک امضا می‌نمایند!»

در گزارش توضیح داده می‌شود که در دهه ۷۰، بمنظور افزایش نقش و نفوذ مزدبگیران در حیات اقتصادی سوئد، پیشنهاد شد تا بخشی از سودِ کارخانه بصورت سهام درآمده (که اسمش را صندوق مزدبگیران گذاشتند) و به مالکیتِ اتحادیهٔ کارگری درآید. قصد این بود تا با در دست داشتن سهام، بر دامنهٔ نفوذ و تاثیرگذاری اتحادیه‌های کارگری افزوده شود. گزارشگر این سئوال را مطرح می‌کند که آیا می‌شود این اقدام را نوعی تلاش در جهت دموکراسی اقتصادی قلمداد کرد؟

بو روتستن در جواب می‌گوید: *«صندوقِ مزدبگیران بر این ایدهٔ کاپیتالیستی بنا شده بود که تملک بر سرمایه، سلطه بر تولید را ایجاب می‌کند. به همین خاطر اتحادیه می‌خواست از طریق دراختیارگرفتن سهمی از سرمایه، به نقش خود در کارخانه بیافزاید.»*

لارش ماگنوسن می‌گوید: *«این مدل مورد استقبال حزب سوسیال دموکرات سوئد قرار نگرفت. دلیلش هم این بود که این امر موجب قدرت‌گیری و افزایش نفوذ اتحادیه می‌شد که برای حزب نگران کننده بود.»*

بخش چهارم این مستند تصویری ضمن اشاره به مشکلاتی مثل آلودگیِ محیط زیست، بیکاریِ روبه‌رشد، استرس و فشارِ کار و غیره به طرح این سئوال می‌پردازد که چگونه مدلِ اقتصادِ تعاونی (دموکراسی اقتصادی) می‌تواند به این معضلات پاسخ گوید؟

رولاند پلسون می‌گوید: *«مشکل این است که تولید، برای ما، در اینسوی جهان، دیگر خوشحال کننده و خوشبختی‌زا نیست. ما بیشتر و بیشتر تولید می‌کنیم بی‌آنکه سطحِ زندگی و شاخصِ خوشبختی را بالا ببریم. برعکس بیشتر و بیشتر از داروهای ضدافسردگی و آرامبخش استفاده می‌کنیم. در بازارِ کار هم همینطور است. بازدهی و کارآراییِ تولید دائما بالا می‌رود ولی ساعت کار بلاتغییر مانده است. چون ساعات کار ثابت مانده پس باید دائما چیز تازه‌ای برای تولید پیدا کرد؛ کالا و خدماتی که نیازی به آنها نداریم! پس باید بفکر آن باشیم که نیازش را بیافرینیم! به این معنی بخش زیادی از "کار" کارکنان جامعه، واقعا غیرضروری و بیهوده است.»*

بو روتستن با اشاره به رشد فزایندهٔ افسردگی، خستگی‌های مفرطِ ناشی از کار و اختلالات روانی در میان کارکنان می‌گوید: *«دلیلش این است که کارکنان حس می‌کنند به بازی گرفته نمی‌شوند، بحساب نمی‌آیند و مشارکت و تاثیری در محل کار ندارند.»*

دیوید شویکارت می‌گوید: *«در یک شرکتِ کاپیتالیستی، مشکل این است که در یک سو صاحبِ کارخانه و در سوی دیگر کارکُنانی قراردارند که منافع‌شان باهم در تضاد است. کارکنان می‌خواهند کمتر کار کنند و بیشتر مزد بگیرند، درحالیکه کاپیتالیستها می‌خواهند بیشتر کاربکشند و کمتر مزد بدهند. این "منافعِ متضاد"، در درون کارخانه یا شرکت باهم رودرو می‌شوند. خب، چه اتفاقی می‌افتد؟ در دورهٔ برده‌داری، برده‌دار، بضرب شلاق، آنطور که می‌خواست از برده‌ها کارها می‌کشید. در دورهٔ فئودالیسم، اگر رعایا باندازهٔ کافی کار نمی‌کردند، سربازانِ ارباب، ده را به آتش می‌کشیدند. امروز نمی‌شود اینکارها را کرد؛ ولی بجایش می‌توان اخراج کرد! البته اگر قرار باشد که فرد اخراجی بلافاصله کار تازه‌ای پیدا کند، درآنصورت این حربه کارساز نخواهد بود. پس برای آنکه حربه کارساز باشد باید نرخ بیکاری نسبتا بالا باشد و بیکاری، زجرآور و کشنده شود! به همین دلیل است که در کشورهای کاپیتالیستی حضور فقر، بیکاری و بدبختی یک ضروری اجتناب‌ناپذیر است. یعنی همان تصویری که در ثروتمندترین کشور جهان می‌بینیم: ۱/۵ (یکنفر از هر ۵ نفر) جمعیت امریکا فقیر هستند. این در حالیست که در مقایسه با دهه ۷۰، دو برابر ثروتمندتر شده‌ایم، بی‌آنکه شاخص فقر پایین رفته باشد! تازه فقیرتر هم شده ایم! اینها را تنها با فونکسیونی که فقر در جامعه ایفا کند (و به آن اشاره شد) می‌توان توضیح داد.»*

بخش پنجم این گزارش به راهکارِ آتی اختصاص دارد.

رولاند پائولسون می‌گوید: *« برای اینکه کارکنان بتوانند مالک محل کارشان شوند و خودشان کارخانه یا شرکت را اداره کنند، فکر نمی‌کنم که ضرورتا باید انقلاب کرد. پروژهٔ صندون مزدبگیران نمونهٔ خوبی بود که نشان داد از طریق راههای دموکراتیک می‌شود چنین هدفی را متحقق نمود؛ هرچند که سوسیال-دموکراسی سوئد مانع از اجرای آن شد. کارکنان، بهتر از هر کس دیگر می‌دانند که چگونه و چطور باید یک فعالیت اقتصادی را اداره کنند؛ چون این آنها هستند که هر روز با این وظایف درگیرند. اگر همین کارکنان بتوانند ایدهٔ خودمدیریتی را بپرورانند و اجتماعی کنند، آنوقت می‌شود انتظار داشت که این آرزو متحقق شود.»*

بو روتستن می‌گوید: *«کاپیتالیسم امروز با دیروز فرق زیادی دارد. در گذشته، یک کاپیتالیست از تولیداتش سردرمی‌آورد و از دانش و مهارت و توانایی‌هایی لازم در حوزهٔ کارش برخوردار بود. اینها به او این صلاحیت را می‌داد تا روی تولید کنترل داشته باشد. امروز چنین نیست. امروز بیش از ۸۰٪ سهامدارانِ بازار بورس، انستیتوها هستند. یعنی همانهایی که صندوق‌های مختلف، مثل صندوق بازنشستگی را نمایندگی می‌کنند. و در اینجا افرادی نشسته‌اند که نه علاقه، نه دانش و نه توانایی هدایت تولید را دارند. اینها فقط بفکر سود سرمایه هستند. شاید همینجا بتوان این ایده را پیش کشید وقت آن رسیده که کارکنان این شرکتها، خودشان سرمایه لازم را وام (قرض) بگیرند و خودشان آنطور که صلاح می‌دانند بکار بزنند و فعالیت اقتصادی را به شکل دموکراتیک به پیش ببرند.»*

گوستاو آرهنیوش می‌گوید: «*کارمزدی یا زندگی شغلی، بخش خیلی بزرگی از زندگی‌مان را تشکیل می‌دهد؛ تقریبا یک سوم زندگی مان در مراکز کار می‌گذرد. واقعا بی‌معنی است که بپذیریم این بخش بزرگ از زندگی‌مان را در یک شرایط غیردموکراتیک و استبدادی سپری کنیم؛ یعنی جایی که چند نفر تصمیم می‌گیرند و دیگران چاره‌ای جز اطاعت ندارند. این خلاف طبع هر انسانی است که یک ذره اندیشهٔ آزادیخواهی دارد و مشتاقِ آزادی است.*»

جمعبندی: دیدیم که منظور از دموکراسی اقتصادی، واگذاری مالکیت، اختیارات و تصمیمات از صاحبان سرمایه، مدیران شرکت و سهامداران، به کارکنان کارخانه‌ها و مراکز اقتصادی است. باز دیدیم که تعابیر و تفاسیر متفاوتی از دامنهٔ مالکیت، اختیارات و قدرت کارکنان وجود دارد و طرحها و برنامه‌های مختلفی برای متحقق کردن آن ارائه می‌شود. طرفداران دموکراسی اقتصادی ادعا می‌کنند که این پروژه گامی در گذار از اقتصاد کاپیتالیستی به اقتصادِ پساکاپیتالیستی است که ویژگی آن مالکیت جمعی بر وسایل تولید، کار متحدانه و کنترل دموکراتیکِ تولید است. مدافعان این نظر، موانع چندان بزرگی بر سر راه تاسیس چنین مراکزی در ساختار اقتصاد کاپیتالیستی نمی‌بینند و معتقدند آینده از آنِ اقتصاد مشارکتی[11] است. به باور اینان، اقتصاد کاپیتالیستی، قادر به ادامهٔ روندِ کنونی نیست و چاره‌ای جز قبول دموکراسی اقتصادی ندارد. اگر در اقتصاد کاپیتالیستی، صاحبان سرمایه و وسایل تولید، نیروی کار را برای زمان محدود استخدام می‌کنند و آنها را با شرایطِ خود بکار می‌گمارند، در دموکراسی اقتصادی این کارکنان هستند که سرمایه را (از طریق وام) بخدمت می‌گیرند و فعالیت اقتصادی را سازمان می‌دهند. به این معنی، آنها از طریق جمعی کردن مالکیت و سازمان‌دادن دموکراتیکِ تولید، به سوسیالیسم در درون بازار آزاد تحقق می‌بخشند و به این ترتیب دست طبقهٔ بورژوا را از تولید و اقتصاد کوتاه می‌کنند، و با تمرکززدایی، توسعهٔ تعاونی‌هایِ کار و تولید، و تجارت عادلانه راه را برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی هموار می‌نمایند.

نقدی بر مستند تصویری

الف- تعمیم دموکراسی سیاسی به دموکراسی اقتصادی

گزارش از این فرض شروع می‌کند که «دموکراسی سیاسی»، مشارکتِ شهروندان در سرنوشت‌شان را برسمیت می‌شناسد و به این معنی، این مردم هستند که قدرتِ تصمیمگیری، مدیریت و کنترلِ حیات اجتماعی-سیاسی‌شان را -در کشورهای دموکراتیک- در اختیار دارند. بعد این سئوال را طرح می‌کند که چگونه می‌شود «قدرت مردم» را به حیات اقتصادی نیز گسترش داد؟

نخستین ایراد، در همین پیش‌فرض است! آیا واقعا در کشورهای دموکراتیک، شهروندان در ادارهٔ جامعه دخالت، شراکت و نظارت دارند؟! آیا براستی مردم در تعیین سرنوشت‌شان سهیم‌اند؟!

مسلما می‌شود در دنیای تجریدات فلسفی، با توسل به معانی کلمات: "دموس" یعنی مردم و "کراتوس" یعنی حاکمیت، نتیجه گرفت که در کشورهای دموکراتیک، حاکمیت با مردم است![12] اما واقعیات آنقدر گویا هستند که نیازی به استدلال نیست. در کشورهای دموکراتیک -برخلافِ آنچه که تبلیغ می‌شود- قدرت، حقِ تصمیمگیری و کنترل حیات اجتماعی-سیاسی جامعه، در اختیار مردم نیست. مردم در هیچ کشور دموکراتیکی حکومت نمی‌کنند، بلکه تنها هر چند سال یکبار، به احزاب یا افرادی که اجازه و امکان تبلیغاتِ انتخاباتی و شرکت در انتخابات را دارند، رای می‌دهند تا بر آنها حکومت کنند! این الیت باصطلاح منتخب عملا بازیچهٔ دستهای مرئی و نامرئیِ صاحبان سرمایه‌های کلان هستند! مردم نه تنها هیچ دخالتی در سرنوشت انحصارات و شرکتهای فراملیتی ندارند بلکه قربانی سیاستهایی هستند که منافع آنان را تامین و تحکیم می کنند.[13] این واقعیت بقدری عیان است که هر روز توسط جنبش ۹۹٪ ها، اینجا و آنجا فریاد می‌شود! امروز آنچه که از دموکراسی سیاسی باقی مانده، "حق رای همگانی" است که فرسنگها از "حکومت اکثریت آحاد جامعه" فاصله دارد!

شیفتگانِ دموکراسی نیز بر معایبِ دموکراسی واقفند؛ از اینرو دائم در کار ارائهٔ بسته‌بندیِ جدیدی از آن هستند تا بهتر و بیشتر، اراده و خواست شهروندان را نمایندگی کند: "دموکراسی توافقی"، "دموکراسی حمایتی"، "دموکراسی تکاملی"، "دموکراسی مشارکتی"، "دموکراسی مستقیم"، "دموکراسی شورایی" و... خلاصه اینبار، «دموکراسی اقتصادی»!

اگر قرار است دموکراسی اقتصادی، ادامهٔ همین دموکراسی سیاسی باشد (که هست)، چه انتظاری می‌توان از آن داشت؟! و چرا باید به آن امیدوار بود؟! پس چرا نوام چامسکی، منتقد پرآوازهٔ دموکراسیِ پارلمانی -که حتی یک فصل از کتاب «دموکراسی بازدارنده»[۱۴] را به نقدِ دموکراسی در کشورهای صنعتی اختصاص داده- دچار توهم می‌شود و در صفِ اولِ شیفتگان «دموکراسی اقتصادی» قرار می‌گیرد؟! چطور می‌شود به آزادی‌کُشی دموکراسیِ سیاسی معترض بود و در عین‌حال به عدالتگستری همان دموکراسی –در حوزهٔ اقتصادی- امیدوار؟! اگر افشاگریهای چلسی مانی Chelsea Elizabeth Manning، ادوارد اسنودن Edward snowden و اشکان سلطانی[۱۵] در رابطه با نقض "آزادی فردی" و "آزادی اجتماعی-سیاسی" صحت دارد (که دارد) پس چطور می‌شود ادعا کرد که تعمیم دموکراسی سیاسی به حوزهٔ اقتصاد، به استقرار مناسبات بمراتب انسانی و متکاملی خواهد انجامید؟! چرا به ناگاه فراموش می‌شود که "آزادیخواهیِ" مورد ادعایِ کشورهای دموکراتیک، جز آزادیِ مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، آزادیِ مالکیت انحصاری بر ثروت اجتماعی، آزادیِ استثمار، آزادیِ از میدان بدر کردن رقبا، آزادیِ خرید و فروش نیروی کار، آزادیِ جنایتِ مقدس (تحت نام احترام به باورهای مذهبی، خرافی و ناسیونالیستی) و ... معنای دیگری ندارد؟

دموکراسی سیاسی هرگز ناقد و نافی جامعهٔ طبقاتی نبوده‌است، پس چرا طرفداران دموکراسی اقتصادی گمان می‌کنند که تعمیم دموکراسی سیاسی به حوزهٔ اقتصاد، به برابری و سوسیالیسم خواهد انجامید؟! چرا فراموش می‌شود که برابری مورد ادعای همهٔ ورژنهای دموکراسی، تنها در داشتنِ "حق" است؟! همهٔ انسانها از "حق" برابر برخوردارند اما نه از فرصتها، موقعیتها و امکانات برابر! سرمنشأ فریبکاریِ دموکراسی‌طلبان هم در همینجاست. آنها توده‌ها را با حقوقی که بمثابه انسان دارند (مثل حقِ حیات، حقِ کار، حقِ داشتن سرپناه، حقِ برابریِ حقوقی –بدور از رنگ، ملیت، قومیت و ...) جلب می‌کنند بی‌آنکه سخنی از «حقِ برخورداری» از همان حقوق را بزبان بیاورند! "پیمان نامه حقوق کودک"[۱۶] نمونهٔ روشن این ادعاست. تاکنون اکثر اعضای سازمان ملل متحد این پیمان‌نامه را امضاء کرده و التزام خود را برای اجرای مفاد آن اعلام داشته‌اند. حتی، در سال ۱۹۹٤، جمهوری اسلامی ایران!!! نیز به جمع امضاءکنندگان آن پیوست.[۱۷] اما آیا واقعا معنایش این است که تسهیلات کافی و امکانات لازم در اختیار کودکان –این بیدفاع‌ترین بخش از جامعه انسانی- قرار می‌گیرد؟ جدیدترین گزارشِ سازمان حفاظت از کودکان «Save the Children» حاکی از آنست که بیش از ۱,۲ میلیارد کودک، از آنهمه "حق" برشمرده در کنوانسیون حقوق کودک، فقط فقر، خشونت و تبعیض را نصیب برده‌اند![۱۸]

واقعیت این است که دموکراسی، جدا از آنکه چه پیشوند یا پسوندی را حمل کند، نقش همان شعبده‌باز ماهر را ایفا می‌کند که "آرای عمومی" را در کلاهِ شعبده‌بازیش می‌ریزد و "منافع طبقه بورژوا" را بیرون می کشد! این کارکردِ دموکراسی است: جازدن منافعِ بورژوازی، بجای منافع کلیهٔ آحاد جامعه! آنهم در پروسه‌ای بنام انتخابات! و اینکار را با کمکِ ماهرترین سیاستمدارن، متخصصان و اساتید دانشگاهی صورت می‌دهد تا این چشم‌بندی را واقعی جلوه دهند! پیام این مستند تصویری را هم باید در این چارچوب جستجو و تحلیل کرد.

ب- سازش طبقاتی تحت پوشش سوسیالیسم بازار

گفتیم که نقطهٔ عزیمت این گزارش آن بود که چرا دموکراسیِ سیاسی –که خوب است- به حوزهٔ اقتصاد –که فاقد دموکراسی است و این ابدا خوب نیست- تعمیم پیدا نکرده است؟ راجع به نادرستی پیش‌فرضِ نخست -"خوبی دموکراسی"- گفتیم. حال برسیم به بخش بعدی که به "بد" بودن حوزهٔ اقتصاد، بدلیل فقدانِ دموکراسی، برمی‌گردد. آیا واقعا مشکل اصلی اقتصاد کاپیتالیستی، نبودِ دموکراسی است؟ ۱۷۱ سال پیش مارکس و انگلس، در توصیف شرایط کار در کارخانه‌ها نوشتند:

> *« توده‌های کارگری که در کارخانه انباشته شده‌اند، مانند سربازان سازماندهی می‌شوند. آنان بعنوان سربازان مشترک صنایع، زیر نظارت سلسله مراتب کاملی از افسران و درجه‌داران قرار می‌گیرند. آنان فقط غلامان طبقه بورژوا و دولت بورژوائی نیستند، بلکه هر روز و هر ساعت توسط ماشین، به دست سرپرست کارخانه، و پیش از همه به دست خودِ سرمایه‌دارانِ کارخانهٔ مربوطه به بندگی کشیده می‌شوند. این جباریّت، هرچه آشکارتر سود را*

هدف نهائی خود اعلام می‌کند، به همان اندازه رذل‌تر، نفرت‌آورتر و خشم‌انگیزتر می‌شود.»[۱۹] *(مانیفست حزب کمونیست)*

و امروز یکی از صاحبنظران دانشگاهی –در همین گزارش- ادعا می‌کند که *"امروزه، کارخانه هیرارشی‌ترین انستیویی است که می‌شناسیم. آنچه صاحبکار می‌تواند علیه کارکنانش انجام دهد باورنکردنی است... او می‌تواند همهٔ آن چیزهایی را بخدمت بگیرد که در یک نظام دیکتاتوری بکارگرفته می‌شوند." (به نقل از رولاند پُلسون)*

در همین جوامع دموکراتیک! طی ساعات کار، به کارگران پوشک می‌پوشانند تا از وقتِ کار، دقیقه‌ای را صرف رفتن به توالت نکنند![۲۰]

پس شاید درستتر باشد سئوالِ محوریِ مستند تصویری را اینطور فرموله کنیم: چگونه می‌شود با اوجگیری تضاد کار-سرمایه، تعمیق یافتن فاصلهٔ طبقاتی و تخصیص هر چه بیشتر ثروت اجتماعی در دستان انگشت‌شماری از کاپیتالیستها[۲۱]، از تصادم منافعِ متضادِ دارندگان سرمایه با فروشندگان نیروی کار پیشگیری کرد؟ تداومِ چرخهٔ سودآفرینیِ تولید را –در محیطی فارغ از تنش- تضمین نمود؟ مبلّغ و مبشّر آشتی و سازش طبقاتی شد؟ مبانی جامعهٔ طبقاتی و مناسبات سیستم کاپیتالیستی را از تعرض مصون داشت؟ و خلاصه ... یک اقتصاد کاپیتالیستیِ عقلایی سازمان داد که مدعیِ استقرار سوسیالیسم در درون بازار آزاد باشد؟!

پاسخ از پیش روشن است: «دموکراسی اقتصادی»، که قرار است: ۱- بجای مالکیت فردی-خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید، مالکیتِ جمعی را برقرار نماید ۲- بجای اتوریته فردی، مشاوره، مشارکت، نظارت و مدیریت جمعی را بنشاند ۳- بجای مزد و کارمزدی، سهم از سود را بگذارد ۵- بجای سرمایه خصوصی، از سرمایهٔ قرضی (وام) بهره جوید ۷- بجای نقش‌های فعلی (رئیس و مرئوسی؛ بالادستی و پایین دستی و ...) جابجایی وظایف شغلی را برقرار سازد.

پس هرگونه بحث از برچیدن روابط و مناسبات کاپیتالیستی بیجا و بی‌معنی است! چون نه تنها عیب و ایرادی در سیستم کاپیتالیستی نیست، بلکه این تنها کاپیتالیسم و اقتصاد بازارِ آزاد است که این درجه از آزادی، امکان و فرصت را فراهم می‌کند که حتی بتوان سوسیالیسم را در دل "بازار آزاد" برپا کرد!! اگر هم عیبی در این سیستم باشد (که نیست!)، در سازماندهیِ اقتصادِ کاپیتالیستی است! که مسئولیت آنهم با اردوی کار است که برای ایجاد چنین نظمی بپانخاسته‌است! این انتخاب خودشان است که بردگی در امپراتوریِ کاپیتالیست‌هایِ دیکتاتور را پذیرفته‌اند! فقط اگر بخواهند و اراده کنند، می‌توانند با گردنی افراشته، در کارخانه یا شرکتِ متعلق بخودشان کارکنند! هیچ موانعِ ساختاری بر سرِ راه تحقق چنین رویایی وجود ندارد! اگر هم تابحال چنین رویایی متحقق نشده، دلیلش کم‌عقلی و بی‌دانشی اردوی کار است!! حالا متخصصانِ دانشگاهی زحمت کشیده و پاره‌عقل‌هایشان را روی هم گذاشته و از سر خیرخواهی راه را نشان داده‌اند!

ولی این ادعاها، برای اردوی کار، پرده‌های دیگری از همان شعبده‌بازی کذایی هستند! همانطوریکه یکی از مصاحبه‌شدگان اعتراف می‌کند، همه آزاد نیستند تا به بازارِ باصطلاح آزاد راه پیدا کنند. رقابتِ آزاد، افسانه است! راه پیداکردن به بازارِ "آزاد"ی که در انحصارِ پلوکراتها و اولیگوتراست‌هاست، ابدا آسان نیست. این ادعا که شرکت تعاونی و اولیگوتراست، در شرایط برابر و در شرایط آزاد باهم رقابت می‌کنند، همانقدر دروغ است که اگر کسی ادعا کند که فرزند یک کارگر و یک کاپیتالیست، در یک جامعهٔ دموکراتیک، در شرایط برابر و در یک رقابت سالم و آزاد، تحصیل، کار و زندگی می‌کنند! همانطور که این دو کودک، در عین برابریِ ادعاییِ حقوقی، از خوراک، مسکن، بهداشت، آموزش و ... خلاصه موقعیتها، فرصتها و امکانات متفاوتی برخوردارند و نتیجتا به مراتب متفاوتی از موفقیتِ اجتماعی نایل می‌شوند، تعاونی خودگردان و اولیگوتراست نیز –علیرغم آزادی و برابری ادعایی- در یک شرایط نابرابر به رقابت می‌پردازند. نقطه آغاز و پایان این دو، در مسابقه و رقابتِ پیش‌رو، یکی نیست! اظهار چنین ادعایی همانقدر مضحک است که اگر کسی ادعا کند شانس پسر یک کارگر و پسر بیل‌گیتس در خواستگاری از دختر پادشاه یکسان است!!

واقعیت این است که در جوامع دموکراتیک، این طبقهٔ بورژوا و کاپیتالیست است که از حمایت دولت، پارلمان، ارتش، مدیا و قدرت سیاسی برخوردار است. و باز اوست که بخاطر برخورداری از توان مالی، قادر است تا بهترین وکلا، حقوقدانان و اساتید دانشگاهی –و حتی تخدیرگرانِ عقل (ملایان، موکلایان، کشیشان و خرافه‌پرستان و ...)- را برای تحکیم منافع‌شان بکار بگمارد.

اگر کاپیتالیسم، یک سیستم عادلانه، آزاد و قابل انعطاف است، و اگر اقتصادِ بازار آزاد، به مالکیت جمعی، مشارکت گروهی و حاکمیت انسانها بر سرنوشت‌شان احترام می‌گذارد، پس چرا هر جا که از آزادی، رهایی، برابری و ادارهٔ اشتراکی کارخانه و جامعه صحبت بمیان می‌آید، ارتش و نیروهای سرکوبگرش را بمیدان می‌آورد؟! اگر دموکراسی، این ظرفیت را دارد تا ارادهٔ اردوی کار را متحقق کند، پس چرا به اعتصابات توده‌ای و میلیونی انسان بجان آمده و معترض، نه تنها گوش فرا نمی‌دهد بلکه آنان را به وقیحانه‌ترین شکل سرکوب می‌کند؟!

سناریوی شیرین «دموکراسی اقتصادی»، تنها بدرد هالیود می‌خورد تا از روی آن یک فیلم سینمایی جذاب، با یک پایان خوش بسازد: کارگران اسیرِ انقیاد سرمایه، به توصیهٔ متخصصان گوش فرامی‌دهند، جمع می‌شوند، سرمایهٔ لازم برای آغاز فعالیتِ اقتصادی‌شان را وام می‌گیرند و خودشان، بدون حضور استثمارگر، آقا بالاسر و کاپیتالیست، روابط و مناسبات تولیدی، اداری و مدیریتی را با مشارکت جمعی تحتِ کنترل می‌گیرند و به موقعیت برتر اقتصادی، رهایی، آزادی، برابری و کرامت انسانی دست می‌یابند؛ بی‌آنکه انقلاب کنند، بها بپردازند و زحمتی بکشند!! پس زنده‌باد کاپیتالیسم و بازار آزاد که چنین فضا و امکانی را فراهم می‌کند؛ و زنده باد دموکراسی اقتصادی که نویدبخش برابری و رهایی است!!

البته همینجا لازم است تا برای پیشگیری از هرگونه سوءتفاهم احتمالی اضافه شود که مخالفت با دموکراسیِ اقتصادی، بمعنی مخالفت با کنترل کارگری، خودمدیریتی و خودسازماندهیِ پروسهٔ تولیدِ اجتماعی نیست! به همین ترتیب، به معنی نفیِ تعاون، همکاری و مالکیت جمعی نیز نمی‌باشد!

مارکس در کتاب «در بارهٔ مسئله یهود» نوشت:

> *« تنها وقتی انسان <u>نیروهای خود</u> را بعنوان <u>نیروهای اجتماعی</u> تشخیص داده و سازمان دهد، تا دیگر نیروی اجتماعی به شکل نیروی سیاسی از او جدا نگردد، تنها در آن موقع است که رهایی بشر کامل خواهد شد.»*[۲۲]

و در کاپیتال ضمن تشریحِ آزادی در حوزهٔ تولید، خاطرنشان کرد که تولیدکنندگانِ متحد باید سوخت‌وساز خود با طبیعت را بنحو عقلایی سازمان دهند، آنرا تحت کنترل جمعی درآورند، از زیر حاکمیت کور صاحبان سرمایه خارج کنند و آنگونه سازمان دهند که شایستهٔ سرشتِ انسان باشد.[۲۳]

اما مشکل اینجاست که امکان تحقق این آزادی در جامعهٔ کاپیتالیستی فراهم نیست! پروژه دموکراسی اقتصادی هم بدیع نیست. در طول دو سدهٔ گذشته، خیرخواهان، مصلحین اجتماعی و سوسیالیستهای اتوپیست، بارها پروژه‌های مشابه (جوامع اوونی، هارمونی، فالانستر، ایکاری، کیبوتص، تعاونی‌های کار و ...) را آزموده‌اند و هرگز توفیقی کسب نکرده‌اند. دلیلش هم روشن است؛ نمی‌شود بجای تغییرِ مناسبات تولیدیِ حاکم، دیواری دور خود کشید و در آن محدودهٔ کوچک، مناسبات متفاوتی را برقرار نمود! از همینجا هم بود که سوسیالیسم انقلابی مارکس مسیرش را از تعابیر سوسیالیستی پیشین جدا کرد. برای روشنتر شدنِ این اختلاف، به یک نمونه –که در این مستند نیز بدان اشاره شده- لحظه‌ای تامل می‌کنیم.

دیوید شویکارت از یک پارادایم در کاپیتالیسم حرف می‌زند که عبارتست از رشد فزایندهٔ تکنولوژی، بالارفتن سرعت، کمیت و کیفیت تولید و بطور همزمان ثابت ماندن ساعات کار، بالارفتن درصد بیکاری و فقر عمومی! او سپس به نقش "فونکسیون فقر" و بیکاری اشاره می کند که برای دوام جامعه کاپیتالیستی ضرورت دارند. یا آنطور که رولاند پلسون می‌گوید، کاپیتالیسم ترجیح می‌دهد تا از کارگر کار بیهوده بکشد و آنرا صرفِ تولید کالای غیرضروری کند، اما از ساعات کار، این حربهٔ اعمالِ قدرتش، نکاهد!

کارگران یک تعاونیِ کار یا یک مرکز اقتصادیِ خودگردان، برای ابقای خود در بازار چگونه می‌توانند از این مناسبات حاکم بگریزند؟ رقابت در بازاری که بر سودآفرینی، آنهم به قیمت افزایش ساعات، سرعت و فشار کار و نیز کاهش دستمزد استوار است، چگونه می‌تواند از طریق آرامش، امنیت، مشورت و تامین شرایط انسانی در محیط کار تامین شود؟!

منطقِ رشدِ سرمایه، در تمرکز و تراکم رقابتی آن است. شرکتهای کوچک و کارخانه‌های تعاونی شانسی در برابر انحصارات ندارند!

در مستند تصویری، گزارشاتی از چند تعاونیِ موفق به تصویر درمی‌آید تا اثبات کند که چنین پروژه‌ای ممکن است! غافل از آنکه نمونه‌های منتخبِ این مستند هیچکدام تعاونی‌های تولیدی نیستند! بلکه تعاونی‌های مصرفی، توزیعی و خدماتی هستند، یعنی حوزه‌هایی که چندان مورد علاقهٔ اولیگوتراست‌ها نیستند. به همین دلیل شرکتهای کوچک –از جمله تعاونی‌ها- امکان دوام آوردن در چنین بازاری را دارند.

به این معنی، دموکراسی اقتصادی نه تنها قادر به آزادی و رهایی کار از یوغِ سرمایه نیست، بلکه از برداشتن گامهای ابتدایی –در این راستا- عاجز است![۲۴] تازه، این پیشکش! قادر به کاهش بیکاری و کاستن ساعات کار هم نیست! چیزی که مارکس در ادامهٔ سند مورد اشارهٔ فوق بر آن تاکید می‌کند: «کاهش کارِ روزانه، پیش‌شرط اساسی است». (پانویس ۲۲)

با این توصیف، سوسیالیسم انقلابی نه تنها موافقِ اجتماعی شدنِ انسان و سازمان دادن نیروی اجتماعیش است، بلکه آنرا پیش‌شرط رهایی انسان می‌داند. امید است تا پایان این نوشتار، تمایزات "سوسیالیسم ساختگیِ بورژوایی"[۲۵] با سوسیالیسم انقلابی بیشتر روشن شود.

ج- نقد رُزا لوکرامبورگ بر دموکراسی اقتصادی

در سال ۱۸۹۹، ادوارد برنشتاین با انتشار کتاب « سوسیالیسم تکاملی» Evolutionary Socialism [۲۶]، مدعی شد که آموزه‌های مارکس و تئوری انقلابی او، برای جوامعِ صنعتیِ مدرن کارآیی ندارد و در چنین جوامعی، تحقق سوسیالیسم باید از طریق اصلاحات تدریجی متحقق گردد. بعلاوه، در کتاب معروفش «پیش‌شرطهای سوسیالیسم»[۲۷] (۱۸۹۹) مدعی شد که انقلاب نباید هدف باشد، بلکه این رفرمِ دائمی در شرایط کار و زیست انسانها -بویژه کارکنان- است که باید هدفِ جنبش سوسیالیستی قرارگیرد. در واقع، تئوری برنشتاین، یکی از پخته‌ترین نظریاتی است که حول «دموکراسی اقتصادی»، تعاونیِ کار و کنترل کارگری (به تعبیر سوسیال-دموکراسی امروزین) ارائه شده است. رُزا لوکزامبورگ نقد جالبی بر این تئوری دارد که بخشهایی از آن را می‌خوانیم:

> *«سوسیالیسم برنشتاین، چشم‌اندازِ سهیم‌شدن کارگران در ثروت اجتماعی را به کارگران وعده می‌دهد... اما چگونه؟ سوسیالیسم برنشتاین قرار است بکمک این دو وسیله متحقق شود: اتحادیه‌های کارگری –یا همانطور که برنشتاین خودش توصیف‌شان کرده، دموکراسی اقتصادی- و تعاونی‌ها. اولی قرار است به سودِ صنعتی خاتمه دهد و دومی، جلوی سودِ تجاری را بگیرد. تعاونی‌ها، بویژه تعاونی‌های تولیدی یک اَشکالِ پیوندی [با خصلت دوگانه] در درون کاپیتالیسم هستند که می‌شود آنها را بمثابهٔ واحدهای کوچکِ تولیدِ سوسیالیستی در درون مبادلهٔ کاپیتالیستی توصیف نمود. اما در اقتصاد کاپیتالیستی، مبادله بر تولید سلطه دارد. در نتیجهٔ رقابت، پروسهٔ تولید، زیر سلطهٔ کامل منافع سرمایه –که استثمار بیرحمانه است- درمی‌آید و به شرطِ بقایِ موسسهٔ اقتصادی بدل می‌شود. این سلطهٔ سرمایه بر پروسهٔ تولید، خود را به اشکال زیر بروز می‌دهد: کار تشدید می‌شود. بسته به موقعیت بازار، روزِ کاری بلندتر یا کوتاهتر می‌گردد. و بنا به ضرورتهای بازار، [نیروی] کار یا به استخدام در می‌آید و یا [بیکار شده] و به خیابان برگردانده می‌شود. بعبارت دیگر، همه متدها بکار گرفته می‌شوند تا موسسهٔ اقتصادی [موردنظر] قادر شود در برابر رقبایش در بازار دوام بیاورد. به این ترتیب، کارگرانی که یک تعاونیِ تولیدی تاسیس کرده‌اند، با ضرورتی رودرو می‌شوند که با ادارهٔ خودشان [و تعاونی‌شان] بر اساس حداکثر*

باورمندی به پرنسیپ‌های‌شان در تناقض است. آنها مجبور می‌شوند تا خودشان را بسوی ایفای نقشِ کارفرمایِ کاپیتالیست سوق دهند –تضادی که علت معمولیِ شکستِ تعاونی‌های تولیدیئی بحساب می‌آید که یا به موسساتِ اقتصادیِ کاملا کاپیتالیستی بدل می‌شوند و یا درصورت ادامهٔ پیگیریِ منافع کارگران، منحل می‌گردند... استقرارِ تعاونی‌های تولیدکنندگان در مقیاس وسیع، احتمالا در وحلهٔ نخست، مستلزم عقب‌نشاندن بازار جهانی، تجزیهٔ اقتصادِ جهانیِ حاضر به حوزه‌های تولید و مبادلهٔ محلی و کوچک است؛ [که معنایش] بازگشتِ کاپیتالیسم بسیار توسعه‌یافته و جهان‌گسترِ عصر ما، به اقتصاد بازرگانیِ قرون وسطی است... تعاونی‌ها و اتحادیه‌های کارگری، در متحول کردن وجه تولیدی کاپیتالیستی، بالکل عاجزند... سوسیال-دموکراسی خواهان استقرار وجه تولیدی سوسیالیستی از طریق برانداختن وجه تولیدی کاپیتالیستی است. متدِ برنشتاین، برعکس، مبارزه علیه وجه توزیعی کاپیتالیستی است، آنهم به این امید که تدریجاً و بنحوی، وجه تولیدی سوسیالیستی مستقر شود... این نوع از سوسیالیسم که رابطهٔ فقرا با اغنیا را بمثابهٔ "اساسِ" سوسیالیسم، اصلِ تعاونی را بمثابهٔ مضمون سوسیالیسم، و "عادلانه‌ترین شکل توزیع" را بمثابهٔ هدف [سوسیالیسم] درنظر می‌گیرد و ایدهٔ عدالت را بمثابهٔ تنها مشروعیت تاریخی بحساب می‌آورد، ۵۰ سال پیش بمراتب قدرتمندتر و آتشین‌تر توسط ویتلینگ (Weitling) مورد دفاع قرار گرفته بود.»[۲۸]

رُزا لوکزامبورگ خاطرنشان می‌کند که اگر دریافتهای ویتلینگ –علیرغم بی‌خبریش از سوسیالیسم انقلابی و آرای مارکس- دلیلی بر نبوغِ این خیاطِ نابغه بود، رجعت برنشتاین به ویتلینگ، آنهم پس از آشنایی با ایده‌های مارکس، نشانی از فقدانِ نبوغ وی بود!

در رابطه با این مستند تصویری هم می‌شود گفت که «دموکراسی اقتصادی»، نه تنها حاصل نبوغ فکری و نوآوری سیاسی اساتیدِ صاحب نامی چون نوآم چامسکی نیست، بلکه تصویری از ایدهٔ وصله‌پینهٔ شدهٔ همان خیاطِ نابغه است که بیش از ۲۰۰ سال پیش ارائه شد!

د- مارکس و اقتصاد تعاونی

در زمان حیات مارکس (و حتی پیش از آن) بسیاری از سوسیالیستها «ایدهٔ تعاونی‌های خودگردان» را تبلیغ می‌کردند که به تعبیر طرفداران امروزی‌شان، همان «کنترل کارگری» است. در آثار تبلیغی پرودون، اوون، فوریه، بلان و بوشز، خودگردانی کارگری جایگاه ویژه و برجسته‌ای داشت که این امر برای مارکس پدیدهٔ آشنایی بود. کارگرانِ عضوِ تعاونی، بطور اشتراکی مالک وسایل و ابزار تولید بودند، بطور جمعی کار می‌کردند و بشکل دموکراتیک، پروسه تولید را کنترل و اداره می‌نمودند. مارکس، در پیامش بمناسبتِ آغاز بکارِ انترناسیول اول (١٨٦٤)، زیرِ بررسیِ پیامدهای شکستِ انقلاب ١٨٤٨ نوشت:

«... یک پیروزی بزرگتر هم وجود داشت که آنهم پیروزی اقتصاد سیاسیِ کار بر اقتصاد سیاسی مِلک[۲۹] بود. راجع به جنبشِ تعاونی حرف می‌زنیم؛ بویژه تعاونی‌هایِ کارخانه که با تلاشهای بی‌پشتوانهٔ چند دستِ جسور برپا شدند. ارزشِ این تجربیات اجتماعیِ ارزشمند، قابل وصف نیست. آنها با عمل -بجای حرف- نشان دادند که تولید در مقیاس وسیع، و در انطباق با دستورالعمل‌هایِ علمِ مدرن، می‌تواند بدون وجودِ طبقهٔ بالادستانی که طبقهٔ دستانِ کار را به استخدام می‌گیرند، نیز بچرخد. [باز نشان دادند که] برای بثمرنشاندن [تولید]، ضرورتی وجود ندارد که وسایل کار –بمثابه وسایل سلطه و اخاذی، علیه شخص کارکُن- به انحصار درآیند. [باز نشان دادند که] همچون کار بردگی و همچون کارِ سرف [رعیت]، کارِ اجاره‌ای [مزدی] یک شکلِ گذرا و پست است که سرنوشتی جز زوال ندارد، آن هنگام که کارِمتحدانه خود را توسط دستِ مشتاق، فکر منسجم و قلب شاد تثبیت کند.»[۳۰]

این نقل قول از مارکس کافیست تا طرفدارانِ ایدهٔ تعاونیِ کار و کنترلِ محدود (نسبی) کارگری را متقاعد کند که تلاش‌شان برای تبلیغ و تثبیت اینگونه سبک‌کار، به امضای مارکس رسیده است! غافل از آنکه چنین نیست! مارکس در اینجا، تجربه‌ای را می‌ستاید که به اردوی کار باوراند که بدون مالکیت انحصاری بر وسایل تولید، بدون کنترل و نظارت صاحبان مِلک و سرمایه، و اساسا

بدون حضور این طبقه، می‌تواند چرخِ تولید را –آنهم در ابعاد وسیع و در تطابق با علم روز- بچرخاند. تا به اینجای کار، ابدا حرفی از صدور دستورالعمل مکتبی نیست! نسخه‌ای برای آینده صادر نشده و از تشکیل تعاونی، بعنوان معبرِ گذار به رهایی و آزادیِ اردوی کار و بشریت یاد نشده است! بعلاوه بحث بر سر این است که این تجربه در عمل نشان داد که اقتصاد سیاسیِ مبتنی بر مالکیت خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید، در روند رشد نیروهای مولده، محکوم به فناست و مغلوبِ اراده، آگاهی و اشتیاقِ عمومی برای اجتماعی کردن کار خواهد شد.

جالب اینجاست که در ادامهٔ همان پاراگراف بالا، مارکس می‌نویسد: «*در انگلستان، بذرِ ایدهٔ سیستم تعاونی، توسط رابرت اوون کاشته شد.*» یعنی کسی که مارکس، در سال ۱۸٤۸، در مانیفست حزب کمونیست، ایده سوسیالیستی‌اش را تخیلی معرفی کرد و آنرا محصول دورهٔ ابتدایی مبارزهٔ پرولتاریا با بورژوازی خواند!

برای مارکس مفاهیم مُهر تاریخی و اقتصادی-اجتماعی-طبقاتی بر پیشانی دارند. هیچ چیز برای او سیاه یا سفیدِ ابدی نیست. همه چیز در بطن شرایطی که محصولش هستند مورد تحلیل قرار می‌گیرند. در رابطه با سوسیالیسم تخیلی و ایدهٔ تعاونی نیز چنین بود. این ایده در دورهٔ پاگیری و شکل‌پذیری نزاعِ کار-سرمایه، دستاوردهای خوبی داشت، از همین رو بود که مارکس در مانیفست، در رابطه با اوون و سایر اتوپیست‌ها نوشت:

> *«... مکاتب... اُوِن Owen و غیره، در دوره اولیه و تکامل‌نیافتهٔ مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی... پدید می‌آیند... نوشته‌های [اینان] دارای عناصر انتقادی هم هستند. آن‌ها بر همهٔ بنیادهای جامعه موجود حمله می‌کنند. از این جهت، آن‌ها مصالح بسیار ارزنده‌ای را برای آگاهی پرولتاریا عرضه کرده‌اند. احکام اثباتی آن‌ها درباره جامعه آینده، برای مثال، از میان بردن تضاد میان شهر و روستا، خانواده، ثروت‌اندوزی خصوصی، کارِ دستمزدی، اعلام هماهنگی اجتماعی، تبدیل دولت به فقط اداره کنندهٔ تولید، همگی این احکام ایشان، همانا بر برافتادن تضاد طبقاتی دلالت دارند که تازه رشد خود را آغاز می‌کند؛ تضادی که آنان تنها در حالت ابتدائیِ بی‌شکل و نامعیّن می‌شناسند اش. برای همین، خود این احکام، هنوز جنبهٔ تخیلی محض دارند.»*[31]

در واقع، ارزیابیِ نهایی مارکس از ایدهٔ تعاونی را باید در استدلالش پیرامون مبارزهٔ طبقاتی دریافت. او ضمن برشمردنِ همهٔ نقاطِ مثبت ایده‌های مذکور و تقدیر از همه تلاشهایی که پیشقراولانِ سوسیالیسم تخیلی بخرج دادند، ایده و راه‌حل‌شان را در تطابق با روند روبه‌رشد مبارزهٔ طبقاتی نمی‌بیند و از اینروست که تاکید می‌کند:

> *«اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی، رابطه‌ای معکوس با تکامل اجتماعی دارد. به میزانی که مبارزه طبقاتی رشد می‌کند و شکل می‌گیرد، رؤیای ایستادن بر فراز این مبارزه و درافتادن خیالی با آن، اعتبار عملی و حقانیت نظریش را از آن می‌گیرد. پس اگر پایه‌گذاران این مکاتب از بسیاری جهات انقلابی بودند، شاگردان‌شان همواره فرقه‌هائی ارتجاعی شده‌اند. اینان در برابر پیشروی تکامل تاریخی پرولتاریا، دودستی به نظریات کهنهٔ استادان چسبیده‌اند. از اینرو با سماجت می‌کوشند مبارزه طبقاتی را دوباره کُند کنند و تضادها را آشتی دهند... آن‌ها می‌خواهند وضع زندگی همه اعضای جامعه از جمله مرفه‌ترین‌ها را بهبود ببخشند. به این دلیل است که پیوسته کل جامعه را بدون تفاوت، و البته طبقه حاکم را با ارجحیت، مخاطب قرار می‌دهند.» (همانجا)*

مارکس بر تجاربِ عملی پیشگامانِ سوسیالیسم تخیلی ارزش گذاشت چون با برپایی تعاونی‌هایِ کار و جوامع مبتنی بر مالکیت جمعی و دموکراسی، در عمل نشان دادند که اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصیِ انحصاری بر وسایل تولید، کارمزدی و سود، تنها آلترناتیو نیست. اما ضمن نقدِ اندیشه‌های خیرخواهانه و غیرطبقاتی آنها، مارکس نقد اصلی‌اش را متوجهٔ پیروان امروزی آنها کرد که" *هنوز هم خواب آن را می‌بینند که جامعهٔ رویائی‌شان را از طریق آزمون پیاده کنند. فالانسترهای تک افتاده تأسیس کنند، هُوم–کُلُنی‌ها بسازند، یک ایکاری کوچک – قطعِ جیبیِ بیت‌المقدس - برپا کنند. و برای ساختن همه این کاخ‌های رویائی، مجبورند که از*

نوعدوستی قلب‌های بورژوائی و کیسه‌های پولشان مدد بخواهند. این‌ها اندک اندک به جرگه سوسیالیست‌های ارتجاعی یا محافظه‌کاری که در بالا شرح داده شد تنزل می‌کنند..." (همانجا)

نقدهای مارکس به ایده سوسیالیستهای تخیلی و تعاونی گرا، ابعاد دیگری هم دارد که از حوصلهٔ این نوشتار خارج است.[۳۲]

اما پیش از بستن این بخش از بحث، نقل پاراگرافی از همان یادداشت افتتاحیهٔ انترناسیونال اول، خالی از لطف نیست:

«... این تجربه... نشان داد که... اگر کارِ تعاونی در حلقهٔ باریکِ تلاشهای گاه‌وبیگاهی و غیرجدیِ کارکنان [بمنظور بهره‌برداری] خصوصی حبس نگه داشته شود، هرگز قادر نخواهد شد تا رشدِ هندسی منوپُلی [انحصارات] را متوقف کند، توده‌ها را آزاد سازد، یا حتی از بارِ مصایب آنان بکاهد.»[۳۳]

با استناد به آنچه که آمد می‌شود نتیجه گرفت که مارکس مبلّغ ایدهٔ تعاونی‌ئی که در آن کارگران (یا کارکنان) یک (یا چند) کارخانه، مالکیت، کنترل و مدیریت آنرا خودشان در دست بگیرند، نبود. به همین خاطر، انرژی و توانش را –همچون سوسیالیستهای اتوپیست- صرف احداث چنین مراکزی نکرد و این شیوه از کار را بمنظور مبارزه با کاپیتالیسم انتخاب ننمود! درعوض اعلام کرد که این سبک از کار با رشد نیروهای مولده و رشد تضادهای طبقاتی، منطبق نیست، درصدد آشتی دادن تضادها و کُند کردن مبارزهٔ طبقاتی است و در نهایت باری از دوش کارگران برنمی‌دارد.

مارکس در ادامه پاراگراف فوق نوشت:

«برای رهایی کارگران صنعتی، باید که کارِ تعاونی در ابعاد ملی گسترش پیدا کند و نتیجتا با وسایل ملی تقویت گردد. با اینحال، صاحبان زمین و سرمایه همیشه از امتیازات سیاسیِ خود بمنظور حفظ و تداوم مونوپُل‌های اقتصادی‌شان سود خواهند جست... آنها بازهم تلاش خواهند کرد تا همه نوع موانع را بر سر راهِ رهاییِ کار قراردهند... به این ترتیب، تسخیر قدرت سیاسی، بزرگترین وظیفهٔ طبقات کارگر گردید.» (همانجا)

سخن پایانی

دموکراسی، مانیفست کاپیتالیسم برای تثبیتِ مبانی جامعهٔ طبقاتیِ مبتنی بر مالکیت خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید، کارمزدی، استثمار و ... است! "حق برابر" و "یک رای دهنده، یک رای"، آنهم در جامعه‌ای که فقدان سرمایه بمعنی بی قدرتیِ محض و عدم برخورداری از حداقل‌هاست و داشتنِ سرمایه بمعنی برخورداریِ فزاینده از قدرت و حداکثرهاست، یک فریبِ عریان است! دموکراسی، با هر پسوند و پیشوندی که حمل کند، توجیهی برای مشروعیت بخشیدن به مالکیت، تضادهای طبقاتی و منافع طبقهٔ بورژواست. آزادی و رهایی کار از یوغ سرمایه، درگرو برچیده شدن همان مناسباتی است که دموکراسی درصدد حفظ و حراستشان است. به این معنا، «دموکراسی اقتصادی»، یک راه‌حل بورژوایی، بمنظور حفظ مناسبات کاپیتالیستی، کُند کردن مبارزهٔ طبقاتی و منحرف کردن مسیرِ مبارزه برای سوسیالیسمِ انقلابی است.

این نوشتار را با نقل قولی از ارنست مندل به پایان می‌بریم که در مطلب بعدی با نظراتش بیشتر آشنا خواهید شد.

« بنابراین مرکز ثقلِ مبارزهٔ طبقاتی می‌رود تا از مشکلات مربوط به توزیع درآمدِ ملی بسمت مشکلات سازماندهیِ کار و تولید و مسائل دیگری، که به عبارتی، روابطِ کاپیتالیستیِ خودِ تولید هستند تغییر مکان دهد... "کار" دیگر مایل نیست تا به "سرمایه" اجازه دهد که کنترل صنعت و اقتصاد را در اختیار داشته باشد؛ دیگر منطقِ اقتصاد کاپیتالیستی را که همان منطقِ سود است، نمی‌پذیرد؛ و در تلاش است تا اقتصاد را بر اساسِ اصول کاملا متفاوتی بازسازماندهی کند، یعنی اصول سوسیالیستی‌ئی که با منافعش همخوانی دارد. همهٔ کاپیتالیستهای باهوش از شورشِ غریزیِ کارگران علیه مناسبات تولید [کاپیتالیستی] که تهدیدی علیه کلیهٔ رژیم‌های [سیاسی]شان است، بخوبی آگاهند. بعلاوه درک می‌کنند که اگر این شورش با تبلیغ، تهییج و اقدامِ پیشگام انقلابی حول «کنترل

کارگری» تلفیق شود، بقای سیستم را بخطر خواهد انداخت. بنابراین کاپیتالیستها به کمک بوروکراسیِ اتحادیهٔ کارگری تلاش می‌کنند تا این شورش را به سمت همکاری طبقاتی و به دور از تقابل طبقاتی، هدایت و منحرف کنند. این آن هدفی است که تبلیغات برای ایده "مشارکت" Mitbestimmung، "مدیریتِ شراکتی" و غیره دنبال می‌کنند؛ تبلیغاتی که امروزه توسط گروههای بزرگ بورژوازی -در اروپا- به پیش برده می شوند (و مسلما فردا در ژاپن و آمریکای شمالی).»[۳۴] (ارنست مندل ۱۹۷۳)

پانویس‌ها

۱ گفته می‌شود که کتاب سیسموندی Jean Charles Léonard Simonde de Sismondi چند سال پس از انتشار چاپ دومش (۱۸۲۷)، به ایران رسید و بخشهایی از جلد اول آن توسط مردی بنام ژول ریشارد (متولد ژنو که پس از مسلمان شدن، نامش را به رضا ریشار تغییر داد) که ساکن ایران بود، تحت عنوان «اکونومی پُلتیک، آداب مملکتداری» به فارسی ترجمه شد. این کتاب بعدها به کوشش ناصر پاکدامن توسط نشر نی (1386) ادیت و چاپ شد.

۲ دیدن این ویدئوی آموزشی برای کسب آگاهی بیشتر راجع به سوسیالیسم صنفی می‌تواند مفید باشد. Understanding Guild Socialism - Origin & Development

۳ طرحها و پروژه‌های مختلفی برای متحقق کردن دموکراسی اقتصادی وجود دارد. یکی از آنان اقتصاد مشارکتی (یا سوسیالیسم بازار) Participatory economics است. از این پروژه اقتصادی، بعنوان «پارکون» هم در متن‌های فارسی استفاده شده که همان parecon است که در اصطلاح انگلیسی مخفف Participatory economics می‌باشد.

۴ علاقمندان به مطالعه بیشتر و دقیقتر می‌توانند به مقاله تحقیقیِ «منابعِ ایدئولوژیکیِ دموکراسی اقتصادی و تکامل تاریخی آن» مراجعه کنند. IDEOLOGICAL SOURCES OF THE ECONOMIC DEMOCRACY AND ITS HISTORICAL DEVELOPMENT, MARIÁN SEKERÁK

۵ برای مثال دیوید شویکارت (از نظریه‌پردازان دموکراسی اقتصادی) که در ادامهٔ این نوشتار با او بیشتر آشنا خواهید شد، در سال ۱۹۸۰ کتابی نوشت بنام «کاپیتالیسم یا کنترل کارگری؟» که در آن دموکراسی اقتصادی بکرات معادل کنترل کارگری معرفی می‌شود. در یکی از مقالات قابل دسترس همین نویسنده تحت عنوان «دموکراسی اقتصادی، یک سوسیالیسم اخلاقا مطلوب و اقتصاد قابل دوام»

۶ نوام چامسکی و نظریات آنارشیستی‌اش نیاز به معرفی ندارد. اما دیوید شویکارت David Schweickart استاد فلسفه دانشگاه لویولای شیکاگو است. او از صاحبنظران «دموکراسیِ اقتصادی» است. برای آشنایی با نظراتش می‌توانید از جمله این ویدئو کلیپ را ببینید. یکی از مقالات او هم به همت ب-کیوان ترجمه شده که در دسترس هست: «دموکراسی اقتصادی، سوسیالیسم واقعی و تحقق پذیر»

۷ از علاقمندان به این موضوع دعوت می‌کنیم که به گزارش مستند دیگری که در سال ۲۰۰۴ توسط نوآمی کلین (نویسنده دکترین شوک) و ناوی لویس، با نام (The Take) تهیه شده و به اشغالِ مراکز مختلف توسط کارکنان و کارگران آرژانتین اختصاص دارد نیز مراجعه کنند. در سال ۲۰۰۳، یکی از جدیدترین و پُرآوازه‌ترین حرکت کارگران، بمنظور تصرف و کنترل مراکز کار، در آرژانتین آزموده شد. در فاصله چند سال، بیش از ۲۰۰ محلِ کار (اعم از کارخانه، کارگاه، هتل، بیمارستان و ...)، با شعار "اشغال، مقاومت، تولید"، اشغال شدند. شاغلین این مراکز که تنها ۱۵۰۰۰ نفر (در مقایسه با جمعیت حدود ۳۸ میلیونی آرژانتین) بودند، سریعا همبستگی بیکاران و سایر گروههای اجتماعی را جلب نمودند و جنبشِ نسبتاً مطرحی را براه انداختند. مصاحبه‌ها و بحث‌های جالبی هم در این رابطه در یوتیوب هست که توجه علاقمندان را به دیدن آنها جلب می‌کنیم: کنترل کارگری از بوئنوس آیرس تا شیکاگو، این همه چیز را تغییر می‌دهد، از اشغال کارخانه تا کنترل کارگری، اشغال کارخانه‌ها و کنترل کارگری در ونزوئلا، خودسازماندهی در یونان و خودگردانی کارگری در جریان انقلاب اسپانیا،

۸ لینک دسترسی به ویدئوکلیپ Kan vi göra det själva? (بزبان سوئدی) یا Can We Do It Ourselves? با (زیرنویس انگلیسی)

۹ LO (برگرفته از **L**ands**O**rganisationen)، تشکلِ سراسری و کشوری اتحادیه‌های کارکنان سوئد است. این تشکل در سال ۱۸۹۸ تشکیل شد و هم اکنون ۱۴ اتحادیه را در عضویت دارد که مجموعا حدود ۱٫۵ میلیون کارکُن را شامل می‌شود. در سال ۱۹۱۰، سندیکالیست‌ها از این سازمان بیرون رفتند و SAC (Sveriges Arbetares Centralorganisation) را تاسیس نمودند. این سازمان و بویژه الیت رهبری آن (با درآمدهای نجومی!) نه تنها در عمل حافظ منافع کارکنان نیستند بلکه در عمل، دائما در بندوبست با کارفرمایان و صاحبان قدرت و ثروت هستند که هر از گاه گوشه‌ای از آنها در مدیای سوئد (یک نمونه) بازتاب می‌یابد.

۱۰ برای کسب اطلاع بیشتر به لینک حاضر مراجعه کنید.

۱۱ همانطور که گفته شد، طرحها و پروژه‌های مختلفی برای متحقق کردن دموکراسی اقتصادی وجود دارد. یکی از آنان اقتصاد مشارکتی (یا سوسیالیسم بازار) Participatory economics است. از این پروژه اقتصادی، بعنوان «پارکون» هم در متن‌های فارسی استفاده شده که همان parecon است که در اصطلاح انگلیسی مخفف Participatory economics می‌باشد. نشر بیدار در معرفی اقتصاد مشارکتی جزوهٔ مفصلی تهیه کرده که قابل دسترس است. بانضمام مقالاتی از مایکل آلبرت و روبین هانل و دیگران. بعلاوه، کتابی به نام مدلهای سوسیالیسم مشارکتی انتشار داده که علاقمندان می‌توانند به آنها مراجعه کنند.

۱۲ درتعریف دموکراسی معمولا به یونان باستان ارجاع داده می‌شود؛ آنهم جامعه‌ای که در آن برده‌داری آزاد بود و بردگان و زنان از هرگونه حقوق سیاسی بی‌بهره بودند و شهروند بحساب نمی‌آمدند!

۱۳ بعضی از صاحبنظران –از جمله ویلیام رابینسون- معتقدند که کاپیتالیسم عصر حاضر، در حال تاسیس دولتِ جهانی است که در آن نه تنها از دموکراسی خبری نیست بلکه بر دیکتاتوریِ فاشیستی مبتنی است. برای آگاهی بیشتر، به دو مقاله از ویلیام رابینسون مراجعه کنید: «بحران انباشت و دولت پلیسی جهانی» و «شورش جهانیِ ضدحکومتی: هرج و مرج بعدی؟»

۱۴ Noam Chomsky, Dettering Democracy (2006) این کتاب تحت عنوان «دموکراسی بازدارنده»، توسط غلامرضا تاجیک بفارسی برگردانده شده است.

۱۵ اشکان سلطانی با مقاله افشاگرانه‌اش که در «واشینگتن پُست» به چاپ رسید، معروفیت پیداکرد. جهت کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید به مقاله یاددشده، مصاحبه «ایمی گودمن» در Democracy Now با اشکان و نیز صفحه شخصی او مراجعه کنید. لینک اول، لینک دوم، لینک سوم

۱۶ متن فارسی "پیمان نامه حقوق کودک"

۱۷ جمهوری اسلامي ایران بر اساس ماده واحده سال 1372 این پیمان نامه را بصورت مشروط پذیرفت. جهت اطلاع از این شروط به "کنوانسیون حقوق کودک و بهره وری از آن در حقوق داخلی ایران" نوشته سوسن بلیغ و دیگران از انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران 1383 ص 116- 65 مراجعه کنید.

۱۸ گزارش سالانه 2018

۱۹ مارکس-انگلس، مانیفست حزب کمونیست، فصل ۱، بورژواها و پرولترها، ترجمه شهاب برهان

۲۰ گزارش دویچه‌وله: «در مرغداری‌های آمریکا کارگران مجاز به رفتن به توالت نیستند»

۲۱ داده‌های آماری نشان می‌دهند که تقریبا همهٔ ثروت دنیا در انحصار یکدرصدی‌های جامعه قراردارد (گزارش بی.بی.سی ۲۰۱۸). تازه از سال ۲۰۱۶ به اینطرف، سهم یکدرصدِی‌هایِ ثروتمندِ جهان، از سهمی که ۵۰٪ مردم کرهٔ زمین (نیمی از جمعیت جهان) از ثروت موجود در جهان می‌برند بیشتر و بیشتر شده‌است. این سهم‌بری فاحش از ثروت، در سایهٔ رشدِ انحصارات امکانپذیر گردیده است. منبع آکسفوم

۲۲ مارکس، در باره مسئله یهود، جمله پایانيِ فصل اول، ترجمه ع. افق

۲۳ مارکس، کاپیتال، جلد سوم، فصل چهل و هشتم، ترجمه حسن مرتضوی، ص ۸۳۲ : «آزادی در این سپهر [تولید مادی] فقط می‌تواند در این باشد که انسان اجتماعی شده، تولیدکنندگانِ همبسته، سوخت‌وساز انسانی با طبیعت را به شیوه‌ای عقلایی اداره کنند، بجای اینکه مغلوب آن، همچون نیرویی لجام‌گسیخته، باشند، آن را به مهارِ مشترکشان بکشند؛ با صرف کمترین نیرو و در شایسته‌ترین و درخورترین شرایط برای سرشت انسانی خود تحقق بخشند.»

۲۴ منظور از "ناتوانی در برداشتن قدمهای بدوی برای رهاییِ کار" همان مفهومی است که مارکس در توصیف کمون پاریس بکار برد: «کمون رهاییِ کار را، که هدف والای آن است، با از میان بردن کار غیرمولد و مخرب انگلهای دولتی؛ با قطع کردن سرچشمه‌هایی که سهم عظیمی از تولید اجتماعی را فدای سیر کردن هیولای دولت میکند از یک طرف، و از طرف دیگر از طریق اداره واقعی امور محلی و کشوری، با حقوقهایی برابر دستمزد کارگران، آغاز میکند. بنابراین کمون در بدو امر با یک صرفه‌جویی عظیم، با رفرمهای اقتصادی همراه با تحولات سیاسی، آغاز بکار میکند.» مارکس، پیش نویس اول جنگ داخلی در فرانسه

۲۵ از نامه انگلس به خوزه مزا، ۱۸۹۱، به نقل از فقر فلسفه، نوشته مارکس، مترجم ؟، ص ۲۷

۲۶ Eduard Bernstein, Evolutionary Socialism (1899) ، از آنجا که رفرمیسم امروز جنبه ناسزا پیدا کرده است، سوسیال-رفرمیست بیشتر ترجیح می‌دهند تا خود را اِولوشونیست بخوانند! و مباحثات مربط به «رفرم یا انقلاب» را تحت عنوان «اِوُلوسیون یا رِوُلوسیون» (Evolution or Revolution) به پیش ببرند. دلیل انتخاب این کلمه در واقع به عنوان این کتاب برمی‌گردد.

۲۷ پیش‌شرطهای سوسیالیسم

۲۸ Rosa Luxemburg, Reform or Revolution, Part II, Chapter VII, Co-operatives, Unions, Democracy

۲۹ پراپرتی Property اسم عام هر آنچیزی است که فرد می‌تواند مالکش باشد؛ مثل مال، مِلک، ثروت، قابلمه، مسواک، حتی قد، وزن و امثالهم. اما در بحث اقتصادی، منظور از پروپرتی، مِلک است؛ آنهم مِلکی که از قِبل آن سودی عاید صاحبش می‌شود. استفاده از "مالکیت" در ترجمه نه تنها نادرست است بلکه می‌تواند این شبهه را ایجاد کند که کمونیستها با مالکیت خصوصی مخالفند. یعنی گویا کسی حق ندارد مسواک خصوصی هم داشته باشد!

۳۰ Inaugural Address of the International Working Men's Association, 1864

۳۱ مارکس-انگاس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه شهاب برهان، زیرفصل ۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی-تخیلی

۳۲ از جمله: "ابداع کنندگان این مکتب ... در جانب پرولتاریا هیچ ابتکار عمل تاریخی و هیچ جنبش سیاسیِ متعلق به او را مشاهده نمی‌کنند"، "رشد تضاد طبقاتی با رشد صنعت" را درنمی‌یابند، "شرایط مادی رهائی پرولتاریا را نیز در برابر خود نمی‌بینند"، "هر اقدام سیاسی و بخصوص انقلابی را رد می‌کنند. آنان می‌خواهند از راه‌های مسالمت‌جویانه به هدف‌های خود برسند" و الی آخر. نقل قولها از مانیفست.

۳۳ Inaugural Address of the International Working Men's Association

۳۴ Ernest Mandel, Workers' Control and Workers' Councils